

شرق و غرب زاگرس

سی. جی. ادموندز ویراسته یان ریشار
ترجمه شهلا طهماسبی



شرق و غرب زاگرس

سفر، جنگ، و سیاست در ایران و عراق

(۱۹۲۱-۱۹۱۳)

سی. جی. ادموندز

ویراسته

یان ریشار

ترجمه

شهلا طهماسبی

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۴۰۱

East and West of Zagros:

Travel, War and Politics in

Persia and Iraq (1913-1921)

C. J. Edmonds, edited by Yann Richard

Brill, Leiden, 2010

شرق و غرب زاگرس

سی. جی. ادmondز، ویراسته یان ریشار

ترجمه شهلا طهماسبی



نشر نو

تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره ۱۳

تلفن: ۸۸۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۱۰۰

نمایه: آفرین مرادی

حروفچینی: شبستری

صفحه‌آرا: امیر عباسی

طراح جلد: حکمت شکبیا

چاپ: غزال

ناظر چاپ: بهمن سراج

با سپاس از: دکتر نوراله مرادی

همه حقوق محفوظ است.

فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه: ادmondز، سسیل جان، ۱۸۸۹-۱۹۷۹ م. □ عنوان و نام پدیدآور:

شرق و غرب زاگرس / سسیل جان ادmondز؛ ترجمه شهلا طهماسبی □

مشخصات نشر: تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۹ □ مشخصات ظاهری:

سی و هشت + ۵۱۹ ص + مصور □ شابک: ۸-۳۴-۰۳۴۰-۴۹۰-۶۰۰-۹۷۸ □

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا □ عنوان اصلی: *East and West of Zagros*

□ موضوع: سسیل جان ادmondز: سفرها -- ایران، سفرها -- عراق؛

انگلیسی‌ها -- ایران -- سرگذشتنامه؛ سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های

انگلستان -- ایران -- تاریخ -- قرن ۲۰ م؛ نهضت جنگل، گیلان، ایران،

۱۳۳۳-۱۳۴۰ ق؛ جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ م. -- عراق -- نبردها؛

ایران -- سیر و سیاحت؛ عراق -- سیر و سیاحت؛ ایران -- سیاست و حکومت

-- ۱۲۹۰-۱۳۰۴ □ شناسه افزوده: الف. طهماسبی، شهلا، ۱۳۳۱- مترجم؛ ب.

عنوان: شرق و غرب زاگرس □ رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۹ ش ۴ الف DS۲۵۸ □

رده‌بندی دیویی: ۹۲۰/۳۲۲۴۱۰۹۲ □ شماره کتابشناسی ملی: ۴۹۴۹۸۹۵

مرکز پخش: آسیم

تلفن و دورنگار: ۸۸۷۴۰۹۹۲-۴

فروشگاه اینترنتی: www.nashrenow.com

فهرست

یادداشت مترجم / یازده
نقد و بررسی ویلم فلور / سیزده
پیشگفتار یان ریشار / بیست و یک
دیباچه مؤلف / سی و پنج

بخش اول. خلیج فارس / ۳

- فصل ۱: مقدمه / ۵
فصل ۲: از کیمبریج به قسطنطنیه / ۱۵
فصل ۳: از قسطنطنیه به بوشهر / ۲۷
فصل ۴: زندگی در بوشهر / ۴۲
فصل ۵: اولین سفر با کاروان / ۶۱
فصل ۶: پیش درآمدی به تلگرام زیمرمان / ۷۷

بخش دوم. بین النهرین سُفلا / ۱۰۱

- فصل ۷: بصره / ۱۰۳
فصل ۸: جبهه دجله / ۱۱۲
فصل ۹: عماره / ۱۲۷
فصل ۱۰: خورالعظیم / هورالعظیم / ۱۴۵
فصل ۱۱: مسیر فرات / ۱۶۴

بخش سوم. جنوب غربی ایران / ۱۷۷

فصل ۱۲: جبهه کارون / ۱۷۹

فصل ۱۳: شوشتر / ۱۹۷

فصل ۱۴: دزفول / ۲۱۵

فصل ۱۵: لرستان / ۲۳۴

فصل ۱۶: در [طایفه] دیرکوند / ۲۵۰

فصل ۱۷: از دزفول به بروجرد / ۲۶۴

فصل ۱۸: جبهه روسیه / ۲۷۵

فصل ۱۹: در پیشکوه / ۲۸۸

بخش چهارم. شمال غرب ایران / ۲۹۹

فصل ۲۰: نورپرفورس / ۳۰۱

فصل ۲۱: گیلان و خمسه / ۳۲۱

فصل ۲۲: میان پرده ماورای قفقاز / ۳۳۸

فصل ۲۳: قزوین و تبریز / ۳۵۳

فصل ۲۴: حمله بلشویک ها / ۳۷۵

فصل ۲۵: کودتا در تهران / ۳۹۲

پیوست ها / ۴۰۹

صفحات تکمیلی / ۴۱۱

شرح حال اشخاص / ۴۲۳

منابع / ۴۷۷

نمایه / ۴۸۳

فهرست تصویرها و نقشه‌ها

تصویرها

سی. جی. ادموندز سوار بر «نو ترامپز» (no trumps) در بوشهر (سمت راست)،
از مجموعه هیو ادموندز/ص. ۴۹.

کنسولگری ترکیه در بوشهر، ۱۳۳۲/۱۹۱۳، از آلبوم‌های ادموندز، آرشیوهای مرکز
خاورمیانه، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ص. ۵۴
کنسول واسموس، از سفرنامه پلوشر به ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران،
انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳/ص. ۵۶. نگاه کنید به:

[Wipert] von Blücher, *Zeitenwende im Iran: Erlebnisse und
Beobachtungen*, Biberach an der Riss, 1949.

دبلیو. جی. نیل. از مجموعه هیو ادموندز/ص. ۵۹.

سی. جی. ادموندز در کوت‌العماره. از مجموعه کلود و ماریون ربک/ص. ۱۱۰.

کشتی محمره در کوت‌العماره، نوامبر ۱۹۱۵. از مجموعه کلود و ماریون ربک/ص. ۱۱۴.

پل قایقی در بین‌النهرین/ص. ۱۱۶. —م.

(از چپ) جی. گراهام، پرسى کاکس و سی. جی. ادموندز. از مجموعه کلود و
ماریون ربک/ص. ۱۲۳.

شیوخ بنی‌لام، مستخرج از شجره‌نامه‌ای شامل ششصد نام/ص. ۱۳۱. —م.

یک مشحوف. از مجموعه کلود و ماریون ربک/ص. ۱۴۷.

خانه دستیار افسر سیاسی، سوق‌الشیوخ، ژوئن-ژوئیه ۱۹۱۶. از مجموعه هیو
ادموندز/ص. ۱۶۵.

دیدار گرتروید پل و ابن‌سعود از بصره، ۱۹۱۶. سمت راست ابن‌سعود، شیخ خزعل و سمت
چپ او، سِر پرسى کاکس و گرتروید پل. از مجموعه هیو ادموندز/ص. ۱۷۰.

- «دولت در تبعید» از چپ به راست: [میرزا] قاسم خان صوراسرافیل، وزیر پست [و تلگراف]. محمدعلی خان [نظام] مافی، وزیر امور خارجه. سید حسن مدرس، وزیر عدلیه. نظام السلطنه [مافی]، صدراعظم. [حسین سمیعی] ادیب السلطنه، وزیر داخله. محمدعلی خان فرزین، وزیر مالیه. حاجی [امان‌الله خان] عزالمالک [اردلان]، وزیر تجارت و فواید عامه/ص. ۱۸۱
- سندی که سوئین در ۱۳ محرم ۱۳۳۴ / ۲۱ نوامبر ۱۹۱۵ برای تقسیم آب بین صاحبان زمین‌ها امضا کرده است. (از سید محمدعلی امام اهوازی، مقالاتی درباره تاریخ جغرافیایی دزفول، دزفول، مرکز دزفول‌شناسی، ۱۳۷۳/۱۹۹۴). با تشکر از [دکتر سید] علاءالدین گوشه‌گیر/ص. ۱۹۴
- سواران شوشتر، از مجموعه هیو ادموندز/ص. ۲۰۳
- مراسم افتتاح پل دزفول، ۱۵ آوریل ۱۹۱۷/۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۵. از آلبوم‌های ادموندز. آرشیوهای MEC (حروف اختصاری Middle East Center، مرکز مطالعات خاورمیانه)، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ص. ۲۲۷
- پل دزفول پس از تعمیر و بازسازی استاد بنا، ۱۹۱۸/۱۳۳۶. از آلبوم‌های ادموندز، آرشیوهای MEC، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ص. ۲۲۷
- وضعیت کنونی سنگ حجاری‌شده با آخرین خطوط کنیه (از سید محمدعلی امام اهوازی)، مقالاتی درباره تاریخ جغرافیایی دزفول، دزفول، مرکز دزفول‌شناسی، ۱۳۷۳/۱۹۹۴). با تشکر از [دکتر سید] علاءالدین گوشه‌گیر/ص. ۲۲۸
- بقعه سیدعلی صفوی معروف به سلطانعلی سیاهپوش «پیر رودبند»/ص. ۲۳۱-م.
- پل معلق جاده «لینچ» بین اهواز و اصفهان، حدود ۱۳۱۸/۱۹۰۰. از و. جیرویل/ص. ۲۴۹-م.
- قصر خرم‌آباد، از بالا. از آلبوم‌های ادموندز، آرشیوهای مرکز خاورمیانه، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ص. ۲۷۲
- سرلشکر، ال. سی. دانسترویل، ۱۹۲۰. از ال. سی. دانسترویل، خاطرات استالکی، لندن، جانان‌تان کیپ، چاپ چهارم، ۱۹۲۸/ص. ۲۹۳. نگاه کنید به:
- L. C. Dunsterville, *Stalky's reminiscences*, London, Jonathan Cape, 4th ed., 1928.
- راه‌سازی، زیر نظر ارتش بریتانیا در گردنه اسدآباد، نزدیک همدان، جمادی‌الثانی ۱۳۳۶/مارس ۱۹۱۸، موزه سلطنتی جنگ/ص. ۲۹۴
- کشتی بیمارستانی در خلیج فارس، ۱۹۱۶. از آلبوم‌های ادموندز، آرشیوهای مرکز خاورمیانه، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ص. ۲۹۷
- تفنگداران جنوب ایران/ پلیس جنوب. افسران بریتانیایی و ایرانی و NCOهای ایرانی گردان سلطان احمدشاه، بندرعباس ۱۳۳۴/۱۹۱۶/ص. ۳۰۷-م.

دروازه شمالی قزوین. از کتاب مأموریت به ایران، ام. اچ. داناهاو/ ص. ۳۱۰
 خانه من در قزوین. از آلبوم‌های ادموندز، آرشیوهای مرکز خاورمیانه، کالج
 سنت آنتونی، آکسفورد/ ص. ۳۱۲
 پل منجیل. از کتاب ایران در تصویر و واژه، فردریک روزن، ۱۹۲۶/ ص. ۳۲۳.
 بنگرید به:

Fr. Rosen, *Persien in Wort und Bild*, Berlin/ Leipzig/ Wien/ Bern, Franz
 Schneider, 1926.

هتل اروپا در رشت، ۱۲۹۷/۱۹۱۸. از کتاب مأموریت به ایران، ام. اچ. داناهاو/
 ص. ۳۲۵

امیر افشار، یک اشرافی زمین‌دار. از آلبوم‌های ادموندز، آرشیوهای مرکز خاورمیانه،
 کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ ص. ۳۳۳
 امیر افشار با نوه‌ها، سگ‌ها، بازهایش. از آلبوم‌های ادموندز، آرشیوهای مرکز
 خاورمیانه، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ ص. ۳۳۴
 سرگرد سی. بی. استوکس از ارتش هند-بریتانیایی. از کتاب اختناق ایران، م.
 شوستر، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، چ چهارم، تهران انتشارات
 صفی‌علیشاه، ۱۳۶۳/ ص. ۳۴۲. بنگرید به:

C. B. Stokes, From M. Shuster, *The Strangling of Persia*, New York,
 The Century Co, 1912.

سفارت بریتانیا در تهران. از آلبوم‌های ادموندز، آرشیوهای مرکز خاورمیانه، کالج
 سنت آنتونی، آکسفورد/ ص. ۳۴۷
 کلنل استاروسلیسکی چند روز پیش از برکناری [در آق‌بابا]. از آلبوم‌های ادموندز،
 آرشیوهای مرکز خاورمیانه، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ ص. ۳۵۰
 ادموندز، نظام‌السلطان و گریوز، نزدیک قزوین. از آلبوم‌های ادموندز، آرشیوهای
 مرکز خاورمیانه، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ ص. ۳۵۵
 نظام‌السلطان و امیرنصرت در فیض‌آباد. از پرونده‌های ادموندز، جعبه ۶/۵،
 آرشیوهای مرکز خاورمیانه، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ ص. ۳۵۷
 بیانیه تبریز، به زبان‌های فارسی و فرانسوی. از پرونده‌های ادموندز، جعبه ۶/۵،
 آرشیوهای مرکز خاورمیانه، کالج سنت آنتونی، آکسفورد/ ص. ۳۶۶
 ارک تبریز. از سفرنامه جکسن: ایران در گذشته و حال، ای. وی. دبلیو، جکسن،
 ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲/
 ص ۳۷۲. بنگرید به:

A. V. W. Jackson, *Persia, Past and Present*. A Book of Travel and Research, New York, The Macmillan Company-London, Macmillan, 1906.

مسجد کبود تبریز، از سفرنامهٔ جکسن: ایران در گذشته و حال، ای. وی. دبلیو، جکسن / ص. ۳۷۳

پرواز هواپیمای RE8 بر فراز کوه‌های کردستان. کردها، ترک‌ها و عرب‌ها، سی. جی. ادموندز، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، تهران، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۸ / ص. ۳۷۶. بنگرید به:

C. J. Edmonds, *Kurds, Turks, and Arabs: Politics, Travel and research in North Eastern Iraq, 1919-1925*. London-New York, Oxford University Press, 1957.

سربازان بریتانیایی و هندی نورپرفورس در جادهٔ منجیل، ۱۹۱۸، انگلیسیها در میان ایرانیان در دورهٔ قاجار، دنیس رایت / ص. ۳۸۱. م.

احمدشاه پس از بازگشت از اروپا در قزوین با افسران بریتانیایی ملاقات می‌کند. ۳ ژوئن ۱۹۲۰ / ۱۵ رمضان ۱۳۳۸. از مجموعهٔ هیو ادموندز / ص. ۳۸۴

از سمت چپ: کاظم خان، کلنل اچ. اسمایس، سرلشکر سرجرج گری و اچ. سی. نورمن (وزیرمختار بریتانیا در تهران)، ۲۱ مارس ۱۹۲۱ / ۱۱ رجب ۱۳۲۹، از مجموعهٔ هیو ادموندز / ص. ۳۹۵

اطلاعیهٔ فرماندهٔ قوای بریتانیا در مغرب ایران خطاب به مردم قزوین، از سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین، پرویز ورجاوند، تهران، نشر نی، جلد ۱، ۱۳۷۷، ص ۶۶۵ / ص ۳۹۷. م.

نقشه‌ها

قاجارها به جای لرستان و خوزستان واژهٔ عربستان را به کار می‌بردند. غرب ایران در آغاز قرن بیستم / ص. ۲

بوشهر و حوالی / ص. ۴

بوشهر ۱۳۲۸/۱۹۱۰ / ص. ۴

بین‌النهرین سفلا / ص. ۱۰۲

جنوب غربی ایران شامل خوزستان و لرستان / ص. ۳۰۰

یادداشت مترجم

در مورد ایران در دوره جنگ جهانی اول و رخداد‌های بسیار گوناگون و پرماجرایی که مسیر تاریخ را در ایران مانند بسیاری از کشورهای دیگر به کلی تغییر داد، با این تفاوت که آنها در جنگ شرکت داشتند اما ایران در جنگ قربانی شده بود، کتاب‌ها و بعضاً گزارش‌ها و خاطرات زیادی نوشته و چاپ شده است. اما کتاب شرق و غرب زاگرس، تاریخ و خاطرات و سفرنامه توأمان است و به واسطه همین خصوصیت از بسیاری کتاب‌های تاریخی مربوط به این دوره که مأموران سیاسی یا نظامی اروپایی و به خصوص انگلیسی نوشته‌اند متمایز می‌شود. نویسنده، همان‌گونه که شرح داده، اخلاقیات و افکار استعمارگرانه داشت که به خصوص در دوره جنگ، نسبت به کشور ضعیفی چون ایران که در اوج بحران همه‌جانبه قرار داشت، طبیعی به نظر می‌آید. در مورد خصوصیات کتاب، ویراستار، آقای یان ریشار و تاریخ‌نگار ایران‌شناس، آقای ویلم فلور به قدر کافی و وافى نوشته‌اند. با مطالعه کتاب تصویری جامع از طبیعت، جامعه، مردمان و سیاست ایران در آن دوره خطیر تاریخی که از هر گوشه خبری به گوش می‌رسید، دریافت می‌کنیم.

پانوشته‌های شماره‌دار صرف از نویسنده است. پانوشته‌هایی که در قلاب آمده از ویراستار است، و پانوشته‌هایی که با —م. مشخص شده

است، از مترجم. اسامی ستاره‌دار در متن کتاب در بخش شرح حال‌ها را ویراستار کتاب، آقای یان ریشار، توضیح داده است. در این بخش نیز توضیحات در قلاب از مترجم است. برای پرهیز از آشفتگی و گمراهی خواننده از مواجهه با تاریخ‌های میلادی و شمسی و قمری، تاریخ تولد و مرگ شخصیت‌های ایرانی فقط به قمری و شمسی ضبط شده است. سایر تاریخ‌ها قمری است مگر اینکه با حرف ش (مخفف شمسی) مشخص شده باشد. کتاب‌هایی که در این اثر به آنها اشاره شده یا ارجاع داده شده، در صورت وجود ترجمه فارسی، با عناوین و مشخصات ترجمه‌ای آمده است. اما نقل قول‌ها از آن آثار مستقلاً ترجمه شده‌اند و از ترجمه‌های فارسی موجود استفاده نشده. مترجم تصاویری نیز به اقتضای موقعیت به کتاب افزوده است که در فهرست تصاویر با —م. مشخص شده و زیر آنها توضیحات لازم نیز ذکر شده است.

از لطف و محبت آقای محمد جواهرکلام، مترجم فاضل که با صرف وقت و حوصله به ضبط نام‌ها و اصطلاحات عربی مستعمل در بین‌النهرین و خواندن نقشه‌ها به اینجانب یاری رساندند، سپاسگزارم.

شهلا طهماسبی

نقد و بررسی ویلم فلور^۱

این کتاب نوشته مرحوم سی. جی. ادموندز، کارمند کشوری دولت بریتانیا، درباره سال‌های خدمتش در ایران و عراق و تکمله‌ای با ارزش و مهم بر اطلاعاتی است که از این دوره و زمانه داریم. البته بیشتر وقایعی که شرحشان آمده یا به آنها اشاره شده شناخته شده‌اند، اما توصیف شخصی نویسنده از این وقایع پس‌زمینه‌ای برای فهم و درک علل و موجبات و حال و هوای محل و منطقه ایجاد می‌کند و عمق و تفاوت‌هایی ظریف و غیرمترقبه به شروح این وقایع می‌دهد که در گزارش‌های خشک مبتنی بر واقعیات محض اوضاع سیاسی دوره معاصر که تا به حال در دسترس بوده است، دیده نمی‌شود. ادموندز در کیمبریج، زبان‌های عربی، فارسی و ترکی آموخته بود و فراز و نشیب‌های خود را در ۲۵ بخش و در چهار فصل سامان داده (خلیج فارس، بین‌النهرین، سُفلا، ایران: جنوب غربی،

۱. ویلم فلور (۱۹۴۲-)، کارشناس انرژی اتمی، تاریخ‌نگار و ایران‌شناس هلندی است. آثار زیادی درباره تاریخ و جامعه ایران در دوره قاجار و خلیج فارس دارد. اکثر آثار او به فارسی ترجمه شده است. از جمله، تاریخچه وزارت امور خارجه ایران (مقاله)، ترجمه جواد کریمی؛ فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۸۴، شماره ۲۴-۲۵؛ کشاورزی در ایران دوره قاجار؛ میراث عمومی در دوره قاجار؛ تاریخ تناتر در ایران؛ اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران؛ ۱۹۴۱-۱۹۰۰؛ تاریخ پولی ایران با رودی مته.

ایران: شمال غربی) که بازگوکنندهٔ مناطقی است که در آنها مستقر بوده و کار می‌کرده است.

او در فصل اول شرح می‌دهد که در سال ۱۹۱۲ ابتدا قرار بود در کنسولگری لیوانت به کار پردازد، اما در سفارت بریتانیا در استانبول، ادموندز دیگری مشغول به کار بود و این موجب آشفتگی و اشتباه می‌شد و هنگام ورود به او گفته شد که به وجودش نیازی نیست. پس از مدتی، در ۱۹۱۳ به بوشهر منتقل شد که توصیف بسیار جاندار و مفصلی دربارهٔ آن به عمل آورده است: دربارهٔ شهر، زندگی در اقامتگاه بریتانیایی‌ها و جامعهٔ کوچک اروپایی‌ها، همچنین تصویری از اوضاع روزمرهٔ یک کارمند کنسولگری بریتانیا. او جزئیات اولین مأموریتش را که ملاقات با شیوخ پشت بندر^۲ بوشهر است، شرح می‌دهد که حاوی اطلاعات جالبی در مورد آنهاست. آخرین بخش این فصل مربوط به پیش درآمد تلگرام زیمرمان می‌شود، که پانوشتی جالب توجه دربارهٔ واقعه‌ای بسیار بااهمیت است. در سال ۱۹۱۶ پس از رمزگشایی این تلگرام، که به سبب دستگیری کنسول آلمان در بوشهر که دفترچهٔ رمزش را همراه خود داشته، ممکن شده بود، معلوم می‌شود که ایالات متحد قصد دارد در سال ۱۹۱۷ علیه آلمان اعلان جنگ کند.

در فصل دوم ادموندز تجارب خود را در عراق شرح می‌دهد، در آنجا او در مقام یک افسر سیاسی موظف به جمع‌آوری اطلاعات و برقراری ارتباط بین و نظامیان [بریتانیایی]، مردم و در صورت امکان راضی نگه داشتن هر دو طرف است. نویسنده در ۱۹۱۵ به بصره می‌رود. نیروهای بریتانیایی تازه این شهر را گرفته‌اند، ادموندز در آنجا به کار اجرایی می‌پردازد (رمزگذاری و رمزگشایی تلگرام‌ها، ماشین کردن نامه‌های محرمانه) و از اینها به چند نمونهٔ جالب توجه، اشاره می‌کند. او پس از تصرف عمارهٔ دجله به دست نیروهای بریتانیایی به جبهه‌ای می‌رود که در قلب اعراب مرداب قرار دارد. ادموندز توصیفی کامل از همقطاران خود

۲. hinterland، زمین پشت ساحل، ناحیهٔ دور از شهر. -م.

مانند مارک سایکس و سرزمینی که در آن سفر می‌کردند، می‌دهد که به بسیاری کسان که ما فقط نامشان را شنیده‌ایم یا در گزارش‌های سیاسی دیده‌ایم، جان می‌بخشد. در عماره او جانشین لاریمر می‌شود و بر روابطش با طایفه بنی‌لام تمرکز می‌کند و دربارهٔ نسب خانوادگی شیخ طایفه النصیری (شامل شجره‌نامه) و طرز زندگی این طایفه اطلاعات می‌دهد. او این اطلاعات را از یادداشت‌های روزانه‌اش از ۱۲ روز در بهار سال ۱۹۱۶ بیرون می‌کشد. در ادامه شرح مبسوطی از مرداب و چگونگی زندگی مردم در آنجا به دست می‌دهد که به درستی همان‌طور که ویراستار کتاب ویلفرد [یان ریشار] خاطرنشان کرده است، یادآور تسیجر است. آخرین بخش این فصل مربوط است به انتقال نویسنده به سوق‌الشیخ، که منطقه‌ای بسیار پرجمعیت در دو سوی رود فرات است. در اینجا بریتانیایی‌ها اختلافاتی با شیخ کنفدراسیون بنی‌مالک دارند که با وجود تلاش او در طول جنگ حل نشد و بعضی از آنها را بازگو می‌کند. ادموندز افسوس می‌خورد که نتوانسته صابین را که در این منطقه زندگی می‌کردند ببیند، چون به سبب ابتلای طولانی مدت به مالاریا سه ماه به بمبئی و از آنجا به انگلستان اعزام می‌شود.

در فصل سوم ادموندز دربارهٔ سمت جدیدش در شوشتر حرف می‌زند. [دورهٔ جنگ، کرمانشاه و] خوزستان و لرستان به سبب عملیات نظامی [بریتانیایی‌ها] در آنجا [همدان] اهمیت خاصی داشتند. او به دزفول می‌رود و گزارش جالبی از شهر، همچنین حکومت عادلانه هرچند سختگیرانه همکاریش سوئین فراهم می‌آورد. به شوشتر می‌رسد که مانند شمال خوزستان، دولت ایران تشکیلات کارآمدی در آن نداشت و به کمک حاکم می‌رود و خان‌های قبایل را سر جایشان می‌نشانند. در این بین، شهر و خانواده‌های برجسته آن و روش زندگی مردم را به طور کلی توصیف می‌کند. به اعمال حاکمیت قانون می‌پردازد و در شهر نظم برقرار می‌کند و یک خان بختیاری را که به هشدارهای او دربارهٔ عدم اخذ مالیات غیرقانونی وقعی نمی‌نهد، تبعید می‌کند. جالب اینجاست که بیشتر اطلاعات او دربارهٔ اعمال غلط و مرتکبان آنها از جانب مادر خانواده

مستوفی [شهر] می‌رسد که از طریق خبرآورهای حرم دقیقاً می‌دانست که در شهر چه رخ می‌داد و خان‌ها هریک چه می‌کردند. اقدامات قاطع و محکم بر مردم که برای حل مشکلاتشان به ادموندز مراجعه می‌کردند، مؤثر واقع شد و او را قادر ساخت که آنها را سروسامان بدهد و در نتیجه احساس امنیت و اطمینان در شهر به وجود آورد. این امر در عین حال به معنی صرف وقت بیشتر او بود، در نتیجه حاکم شهر محکمه‌ای تأسیس کرد و امام جمعه را در رأس آن قرار داد. حضور سواران لِر ادموندز و برپایی یک نظمیه محلی، او را در دستیابی به اهدافش یاری کرد. ادموندز همچنین به آغاز عملیات شرکت نفت ایران-انگلیس و کارکنان آن اشاره می‌کند. پس از پیروزی بریتانیایی‌ها بر ترک‌ها در عراق، ادموندز در مارس ۱۹۱۷، به دزفول احضار شد و با تأسف شوشتر را ترک کرد و رفت تا جای سوئین را بگیرد. به گفته او دزفول از شوشتر بزرگ‌تر بود و شهری تجارتی محسوب می‌شد و سازمان اجتماعی درخور توجهی داشت. به علاوه سوئین چنان تأثیری بر آن گذاشته بود که مشکل می‌شد با او برابری کرد. در نتیجه تصمیم می‌گیرد که تغییری در تشکیلات شهر ندهد و به توصیف کارمندان خود و طرز کارشان می‌پردازد. بیرون شهر، قانون و نظم از طریق سیستم کمک مالی به رؤسای قبایل صورت می‌گرفت که در آن نیروی ۶۰۰ نفره لِر که ادموندز در اختیار داشت، نقشی اساسی ایفا می‌کردند. او طرز کار این سیستم کنترل غیرمستقیم را تشریح می‌کند و می‌گوید که بیشتر رؤسای قبایل بختیاری و شیخ خزعل [رئیس قبیله بنی‌کعب] از آن ناراضی بودند و احساساتشان را بیان می‌کند. تعمیر پل دزفول که به کمک مهندسان شرکت نفت ایران و انگلیس انجام شد، ادموندز را قادر به برقراری ارتباط خوبی با اهالی شهر می‌کند. حضور در دزفول به معنی سروکار داشتن با امور لرها بود. ادموندز در مورد این ایالت، تاریخ آن، سازمان حکومتی آن، مردم آن و آداب و رسوم آن و رابطه‌شان با دزفول حرف می‌زند. او در یک بخش مجزا خواننده را از طریق سفرنامه‌ای که در هنگام گشت در سرزمین طایفه دیرکوند نوشته، با آنها آشنا می‌کند. او همچنین به بروچرد سفر کرد و شرح داد که «در راه» en route خرم‌آباد را

نیز دیده است. این سفرها به منظور کسب اطلاعات، و تشویق لرها به خرید مایحتاجشان از دزفول، و ارائه رهنمود سیاسی به محل انجام می شد. در بروجرд، او از روابط بد و متشنج مردم با نیروهای روسی حرف زده است. در نهاوند نیز وضع به همین شکل بود. او از راه کنگاور به کرمانشاه رفت و متوجه شد که رفتار نظامیان روسی بعد از انقلاب اکتبر روسیه، [۱۹۱۷] بسیار بد شده است. سپس برای اظهار نظر درباره کاروانی که مورد حمله راهزن ها قرار گرفته بود به خرم آباد بازگشت و «در راه» en route به والی پیشکوه برخورد. از راه لرستان که ۳/۵ ماه در آن زمین گیر شده بود به کرمانشاه باز می گردد و از آخرین اخبار مطلع می شود. بعد از طریق عراق به شوشتر می رود و در آنجا به او می گویند که برای کمک به نوئل به اهواز برو و مذاکره توفیق آمیزی با سران بختیاری درباره تضمین امنیت مناطق به عمل می آورد. دچار حصه می شود و به بریتانیای کبیر اعزام می شود، هنگام ورود به خانه بهبود یافته است اما اندکی بعد آنفلوآنزای اسپانیایی می گیرد. در مه ۱۹۱۹ به بغداد باز می گردد و در اوت به او می گویند که با سمت افسر سیاسی به قزوین برو و به نورپرفورس بپیوندد.

فصل آخر کتاب به خدمت ادموندز در شمال غربی ایران اختصاص دارد. پس از فروپاشیدن نیروهای نظامی روسی، بریتانیایی ها تصمیم می گیرند نیرویی نظامی در ایران برپا کنند (نورپرفورس) تا خلأیی را که در ماورای قفقاز و شمال ایران به وجود آمده بود، پر کنند و اهالی را برای دفاع از خود در مقابل ترک ها تعلیم دهند. این دوره برای ادموندز، خوش و رضایت بخش بود، از اشخاص بسیار برجسته ای، ایرانی و بریتانیایی، که همکارشان بود، همچنین از سمتش در قزوین می گوید. سپس گزارش مفصلی از اجرای یک نمایش پرشور یعنی، تعزیه می دهد. در بخشی از این فصل به جنبش جنگل و شرایط ایالت گیلان و اهداف و فعالیت های میرزا کوچک خان می پردازد؛ بعد از ایالت کوچک خمسه و حاکم فتودال آن امیرافشار دیدن می کند. امیرافشار علاقه زیادی به شکار با باز دارد از این رو ادموندز خواننده را در جریان جزئیات این ورزش و علاقه مندان

پر شور آن می‌گذارد. از اینجا خواننده سفر کوتاهی به ماورای قفقاز می‌رود تا اطلاعاتی دربارهٔ وضعیت سیاسی بی‌ثبات و متغیر آن به دست آورد و ادموندز نکات اصلی را در اختیارش می‌گذارد و طبق معمول شخصیت‌هایی را که می‌بیند وصف می‌کند. از باکو به قزوین باز می‌گردد. حاکم قزوین اغلب به ادموندز پیشنهاد می‌کرد که او را در سفرهای تجسسی همراهی کند چون اتومبیل داشت و ادموندز دربارهٔ کسانی که او در این سفرها می‌دید و موضوعاتی که به آنها می‌پرداخت حرف می‌زد. سپس در وقایع گیلان و تبریز را که حزب تجدد [یون] در آوریل ۱۳۳۷/۱۹۲۰ ق امورش را در دست گرفته بود، شرح می‌دهد. به تبریز می‌رود و با شیخ محمد خیابانی و دیپلمات‌های اروپایی مقیم تبریز صحبت می‌کند. سپس مدت کوتاهی به تهران می‌رود اما مجدداً به قزوین احضار می‌شود و متعاقباً برای رسیدگی به اوضاع انزلی که یک ناوگان بلشویک بمبارانش کرده است به آنجا سفر می‌کند. این ناوگان با قوایی که از راه زمینی از آستارا آمده بود تقویت شد. اما بریتانیایی‌ها تصمیم گرفتند که قوای خود را از منجیل عقب بکشند. این فصل با شرح بیشتری دربارهٔ جنبش جنگلی‌ها و خیابانی پایان می‌پذیرد. بریتانیایی‌های مستقر در قزوین ایرانی‌ها را ترغیب کردند که رهبری عملیات علیه بلشویک‌ها را که به گیلان تجاوز کرده بودند به دست بگیرند. حملهٔ بلشویک‌ها به منجیل دفع شد و بریگاد قزاق با استفاده از موقعیت رشت را تصرف کرد. در نتیجهٔ این عملیات جنبش جنگل سقوط کرد و دولت بر خیابانی نیز دست یافت و کنترل تبریز را در دست گرفت و با استقبال مردم مواجه شد. بخش آخر این فصل به کودتای ۱۳۳۷/۱۹۲۱ با اسفند ۱۲۹۹ ش پرداخته است. متأسفانه ادموندز روشن نمی‌کند که آیا بریتانیایی‌ها پشت این ماجرا بودند یا نه، چون به گفتهٔ او یادداشت‌های روزانهٔ مربوط به این دوره گم شده است. با این حال از نتیجه‌گیری‌های او این‌طور برداشت می‌شود، چون او همهٔ بازیگران این نمایش را خیلی خوب می‌شناسد از جملهٔ سیدضیاءالدین که با او دوست می‌شود و نقش بزرگ‌تری از آنچه در روایت رسمی [سلسله] پهلوی از واقعه به او داده شده، از او ارائه می‌دهد.

یان ریشار مقدمه مفیدی بر خاطرات-سفرنامه سی. جی. ادموندز نوشته و آن را در بافت تاریخی قرار داده، از جمله به درستی اشاره می‌کند که دیدگاه ادموندز با اینکه نسبت به ایرانی‌ها و عراقی‌ها حساب شده و دقیق بود، خصوصیات و عملکرد یک کارمند غیرنظامی بریتانیایی بر آن تأثیر داشته است. اما این بر ارزش کتاب که من از مطالعه آن لذت وافر بردم خللی وارد نمی‌آورد. کتاب پر است از انواع و اقسام اطلاعات شخصی و اجتماعی مفید که فضای خوبی به روایت داده است مانند ادویه و چاشنی خوبی که یک غذای عالی دارد. امیدوارم از این نوع نوشته‌های سربازان و کارکنان دولتی بیشتر یافته و چاپ و منتشر شود، زیرا به اسکلتهی که اسناد و گزارش‌های رسمی سیاسی ساخته‌اند محتوا می‌دهند. یان ریشار شایسته تقدیر و سپاس ما برای بیرون آوردن کتاب ادموندز از فراموش شدگی است.

ویلم فلور

مدیرعامل، بتزدا

پیشگفتار یان ریشار

برای بسیاری از پژوهشگران ایرانی، ادموندز نام یک افسر ناشناخته بریتانیایی است که در کتابشناسی‌های مربوط به لرستان و کردستان ذکر شده است. پژوهشگرانی گفت‌وگوی او با [شیخ محمد] خیابانی را نقل کرده‌اند.^۱ من با صرف وقت پی بردم که مقادیر هنگفت مدارک و اسنادی که در آرشیوهای مرکز خاورمیانه کالج سنت آنتونی آکسفورد نگهداری می‌شوند - شامل یادداشت‌های روزانه، مکاتبات، رونوشت گزارش‌های اداری، عکس‌ها، نقشه‌ها و دست‌نوشته کتاب حاضر - دربردارنده گنجی‌اند که تاریخ‌نویسان مدت‌های مدید به آن بی‌توجه بوده‌اند. چاپ و انتشار این کتاب که ادموندز شخصاً ویرایش کرده بود، حداقل کاری است که می‌توان برای شناساندن دست‌آوردهای او انجام داد.

۱. برای نمونه بنگرید به:

Homa Katouzian, *State and Society in Iran: The Eclipse of Qajars and The Emergency of the Pahlavis*, London-New York, J. B. Tauris, 2000.

۲. با عنوان دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی و ترجمه حسن افشار در تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹، چاپ و منتشر شده است. - م.

سی. جی. ادموندز که بود؟

سسیل جان ادموندز (۱۸۸۹-۱۹۷۹)، سومین پسر یک مبلغ مذهبی بریتانیایی در ژاپن بود که تا هشت سالگی در این کشور زندگی کرد. پدرش پیش از تولد او از دنیا رفت. او در انگلستان در بدفورد و مدارس دولتی بیمارستان عیسی مسیح درس خواند و سپس دو سال در کیمبریج زیر نظر ادوارد براون، زبان‌های شرقی را فراگرفت. آن‌طور که در این کتاب به ما می‌گوید هنگامی که وارد کیمبریج شد، زبان‌های کلاسیک (یونانی و لاتینی)، همچنین فرانسوی، آلمانی و اسپانیایی را به خوبی می‌دانست و پیش از سفر به خاورمیانه، در عرض دو سال، زبان‌های ترکی عثمانی و عربی و فارسی را در سطح عالی فراگرفت. ابتدا قرار بود در کنسولگری عثمانی [در قسطنطنیه] به کار مشغول شود، اما بعد به سمت کنسول یار به بوشهر اعزام شد (دسامبر ۱۹۱۳-آوریل ۱۹۱۵/محرم ۱۳۳۲-جمادی الاول ۱۳۳۳). بوشهر تنها یک بندر مهم ایرانی نبود، مرکز تاریخی اصلی حضور بریتانیایی‌ها در منطقه و بعدها اقامتگاه نماینده سیاسی‌شان بود. ادموندز به بوشهر علاقه‌ای نداشت، اما در آنجا دوستان خوبی پیدا کرد (ازجمله چیک^۳)، با اهالی روابط نزدیک برقرار کرد و در آن منطقه نیمه‌مستعمره وظایف بخش کنسولی را آموخت. پس از جنگ جهانی اول، به حضور ادموندز در بین‌النهرین نیاز پیدا شد، در آنجا با سمت افسر سیاسی به کار پرداخت و سروکارش بیشتر با امور اداری و اطلاعاتی ساکنان جنوب مرداب^۴ (اعراب شیعه) بود. توصیف‌های او از زندگی اهالی این منطقه

3. Herbert George Chick

۴. هورالعظیم، منطقه‌ای وسیع و پرآب در جنوب عراق که قسمتی از آن در جنوب غربی ایران و کویت قرار دارد. از دهه ۱۹۵۰ به تدریج آن را خشک کردند و برای کشاورزی و استخراج نفت مورد استفاده قرار گرفت. در ۲۰۰۸ در فهرست میراث جهانی جا گرفت. -م.

پرآب، یادآور کتاب مشهور عرب‌های هور است که سی سال بعد ویلفرد
تسیچر^۵ در آن به توصیف این منطقه پرداخت. [ادموندز] تابستان ۱۹۱۶
به مالاریا مبتلا شد و سه ماه به هند رفت.



سیل ادموندز

۵. *The Marsh Arabs*, Wilfred Thesiger, ترجمه محمد جواهرکلام، حسین جواهری،
تهران، نشر شادگان، ۱۳۸۰.

به جبهه بازگشت و برای پشتیبانی از چاه‌های نفت خوزستان که اولویت استراتژیک جدید نیروهای بریتانیایی‌ها در منطقه بود به ایران اعزام شد. در نوامبر ۱۹۱۶/ صفر ۱۳۳۵ با سمت دستیار افسر اطلاعاتی به شوشتر و در مارس ۱۹۱۷/ جمادی‌الاول ۱۳۳۵ به دزفول رفت. «سه ماهی را که در شوشتر گذراندم، جزء خوش‌ترین دوره‌های ابتدای کارم به‌شمار می‌آورم. بسیار جوان بودم و خیال‌پروری می‌کردم و واقعاً اعتقاد داشتم هزاران نفری که قربانی فشار و تضییقات بودند، با حضور یک دستیار افسر سیاسی^۶، آرامش خیال و آسایش پیدا می‌کنند. تصور می‌کردم به‌خاطر پرستیژ و حیثیت بریتانیایی‌ها، که در آن زمان در اوج بود، ظلم و بی‌عدالتی از بین رفته و ارتجاع فرصتی برای نمود نخواهد داشت.» او در دزفول، به انجام امور اداری، قضایی و برقراری نظم عمومی پرداخت. به‌خصوص رابطه با قبایل اهمیت خاصی داشت: برای استحکام اتحاد با بختیاری‌ها و کنترل عملیات نفوذی عوامل آلمانی در لرستان. رفت‌وآمد بین دزفول و همدان پیچیده و جالب توجه بود. ادموندز جاهایی را که می‌بیند با دقتی خاص وصف می‌کند و هرگز از ذکر مختصات جغرافیایی، میزان ارتفاع از سطح دریا، نام کوه‌ها و رودها و یادآوری خاطراتی که از مردم محلی داشته و روابط داخلی آنها و استقامت و پایداری‌شان غافل نمی‌شود. همواره نه فقط عقاید و آداب و رسوم، بلکه خصوصیات زبانی، ویژگی‌های مذهبی و لباس‌های مردان و زنان را با دقت و وسواس تشریح می‌کند. برای ادموندز آسان نبود که در عین اجرای وظیفه در مقام برقرارکننده صلح و آرامش خود را با آداب و عادات محلی وفق دهد.

تجربیات ادموندز در شوشتر و دزفول به او برای برقراری رابطه با بزرگان محلی اعم از سران قبایل یا مقامات اداری (حکمرانان ایالات) یا مقامات مذهبی کمک می‌کند. آن‌طور که در خاطراتش ذکر کرده، هرگز با احساسات بیگانه‌ستیزی در سطح گسترده مواجه نمی‌شود. او در این شهرهای کوچک، بی‌آنکه خصلت‌های بریتانیایی‌اش را زیر پا بگذارد،

احساس راحتی می‌کرد و از اینکه گه‌گاه در همدان و کرمانشاه و بعدها بغداد، قزوین یا تهران به کسانی برمی‌خورد که می‌توانست آزادانه با آنها معاشرت کند، خوشحال بود. برای نمونه، به آنچه که در فصل هجدهم دربارهٔ ورود به کرمانشاه در ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸/۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ می‌گوید، نگاه کنید.

سروکار داشتن ادموندز با ساکنان محلی دیدگاهی دربارهٔ زندگی ایرانیان شهرستانی در طول دورهٔ بسیار سخت جنگ برایش به ارمغان می‌آورد که پیش‌بینی نمی‌کرد. مشکلات اقتصادی تمامی نداشتند اما جز در پایان جنگ در نواحی همدان و کرمانشاه که ارتش‌های روسیه و عثمانی دو سال تمام موجب بروز نبردهایی مصیبت‌بار می‌شوند، ادموندز از پا در نمی‌آید. نوشته‌های او دربارهٔ موضوعاتی از قبیل حجاب یا بی‌حجابی زنان (یا برهنه آب‌تنی‌کردنشان در رودخانه‌های شوشتر و دزفول) همچنین صحبت‌های خصوصی او با خواهر میزبان‌ش در جای دورافتاده‌ای که لرهای دیرک‌وند سکونت داشتند، تعجب ما را برمی‌انگیزد. ادموندز همهٔ این برخوردها را یادداشت می‌کند: او برای خودش می‌نویسد، برای گزارش‌های رسمی می‌نویسد، برای کتاب‌ها و مقالات خود در آینده می‌نویسد، برای یادگیری می‌نویسد. مرد مطلعی را استخدام می‌کند تا زبان محلی (لری) را به او بیاموزد؛ او می‌خواهد همه‌چیز را بداند، مناسبات خویشاوندی و شجره نسب ایلاتی‌ها را درک کند، و ترانهٔ محلی مشهوری را که دربارهٔ یک زن بی‌نظیر (قدم‌خیر) بر سر زبان‌ها بود، ضبط می‌کند. او نمونهٔ کنجکاوی و کاوش است نه به عنوان یک افسر اطلاعاتی موظف، بلکه به عنوان یک پژوهشگر شرق‌شناس. امروز این دو جنبهٔ احتمالاً درهم‌تنیده مورد قبول نیست، اما ادموندز با اشتیاقی مفرط می‌خواهد آدم‌های اطراف خود را بشناسد.

ادموندز پس از ارتقا به درجهٔ افسر سیاسی از دزفول به اهواز احضار شد. با بختیاری‌ها در مورد مراقبت و پشتیبانی از چاه‌های نفت موافقت‌نامه منعقد کرد و به علت ابتلا به تیفوئید به انگلستان بازگردانده شد. در آنجا به محض بهبودی، مجدداً به علت ابتلا به آنفلوآنزای

اسپانیایی به بیمارستان منتقل شد. این بیماری پیش از آنکه در پایان جنگ که مدام بر دامنه‌اش افزوده می‌شد، به اروپا برسد و دامن‌گیر کسانی شود که از سوء تغذیه رنج می‌بردند، در ایران شیوع یافته بود. ادموندز سرانجام در آوریل ۱۹۱۹ به شرق بازگشت. ابتدا باز او را مأمور بین‌النهرین کردند، در ژوئن ۱۹۱۹ شمال عراق را کشف کرد، منطقه‌ای که در سال‌های بعد آن را بهتر شناخت، و در پایان تابستان به ایران اعزام شد. آنجا در سرفرماندهی قزوین با پرس‌ی کاکس که از بوشهر و بصره با او آشنایی داشت به همکاری پرداخت. بعدها که کاکس به سمت مشاور وزیر داخله [عراق]، اما در واقع مشاور امیر فیصل، منصوب شد، ادموندز همراهش به بغداد رفت. ادموندز در امور مربوط به کردها تخصص و تبحر یافته بود و پس از بازنشستگی از وزارت امور خارجه (۱۹۴۰)، به تدریس زبان کردی در مدرسه مطالعات افریقایی و شرقی دانشگاه لندن اشتغال یافت (۱۹۵۷-۱۹۵۱) و با توفیق و هُبی، لغت‌نامه‌کردی را تألیف کرد.

ادموندز در سال ۱۹۵۷، کتاب کردها، ترک‌ها و عرب‌ها را براساس یادداشت‌هایش در عراق پس از جنگ نوشت. اما تجربه‌هایی که در ایران کسب کرده و به صورت نسخه‌ ماشین‌شده با دقت حفظ کرده بود، به‌رغم تلاش‌هایش، تا سال ۱۹۷۹ که درگذشت، چاپ نشد. احتمالاً تأخیر در چاپ و انتشار این نوشته مفید دلایل خاصی داشته است. شاید آنقدر برای او ارزش داشته که نمی‌خواست به عجله به این کار دست بزند. بعضی از بخش‌های کتاب حاضر، به عنوان مثال داستان تلگرام زیمرمان، یا سفر به لرستان، پیشتر به صورت مقاله چاپ شده بودند (بنگرید به کتابشناسی ادموندز).

متأسفانه برخی از یادداشت‌های ادموندز که به سال‌های بحرانی و حساس ۲۱-۱۹۲۰ / ۱۲۹۹-۱۲۹۸ ش مربوط می‌شدند، مفقود شده‌اند: «یادداشت‌های خصوصی‌ام از ۱ آوریل ۱۹۲۰، دقیقاً دو سال بعد در یک شورش قبیله‌ای در کردستان گم شد. برای تهیه طرح داستانم موفق شدم به گزارش‌های ماهانه رسمی و چند نامه‌ای که رونوشت‌هایی از شان داشتم مراجعه کنم. اما برای نوشتن حوادثی که به سال‌های بعد مربوط می‌شوند

ناچارم به تجربیات شخصی تر و خاطرات رنگ باخته از حوادثی که زمانی دراز از آنها گذشته و این اوراق و چند عکس زنده نگهشان داشته، اتکا کنم.^۷ این دوره، زمان کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱/۳ اسفند ۱۲۹۹ ش است که ادموندز غیرمستقیم در آن نقش داشته است. تا پیش از ۱۹۷۲، هیچ نوشته‌ای به چاپ نرسیده بود^۸ که نقش بریتانیایی‌ها را در به‌دست گرفتن قدرت توسط سیدضیاء [الدین طباطبایی] و رضاخان، به‌رغم شایعات یکنواخت مربوط به در دست داشتن ابتکار عمل در پشت صحنه از ابتدای امر، دقیقاً توضیح دهد. می‌شود این‌طور فرض کرد که، به‌وضوح یا تلویحاً، به‌همه مقامات بریتانیایی فشار وارد می‌شده که درمورد این تغییر سیاسی توفیق‌آمیز که به‌نحوی رژیم پهلوی را به بریتانیای کبیر مرتبط می‌کرد، رازپوشی کنند. خاطرات ژنرال آیرونساید که پانزده سال پس از مرگ او (۱۹۵۷)، توسط پسرش لرد آیرونساید ویرایش و منتشر شد شاید ادموندز را به عمل واداشته، هرچند که او منحصراً بر دوره کودتا تمرکز نمی‌کند و اطلاعات زیادی — دست‌کم در ظاهر — درباره تدارک آن به‌دست نمی‌دهد. آیرونساید تصمیم درباره پیشنهاد به رضاخان و انتخاب او از میان سایر کاندیداها را به خودش نسبت می‌دهد و از سیدضیاء حرفی به میان نمی‌آورد. با این وصف سیدضیاء در کتابی که بخشی از آن پس از انقلاب سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ منتشر شد، می‌گوید که ابتدا او نقشه کودتا را کشید و دو افسر ژاندارمری به نام‌های [مسعود] کیهان و [کاظم] سیاح در انتخاب رضاخان به عنوان عامل نظامی به او کمک کردند. طبق روایت رسمی سلسله پهلوی، پشت پرده کودتا جز رضاخان کس دیگری نبود و او سیدضیاء را به عنوان ابزاری سیاسی برای فریب بریتانیایی‌ها وارد عمل کرد.^۸ خلاصه اینکه، ادموندز، روایت [سید] ضیاء را بدون تضعیف نقش دیگران معتبر می‌شمارد.

7. Major-General Sir Edmond Ironside, *High Road to Command*, London, Leo Cooper, 1972.

۸. بنگرید به:

Yann Richard, «Le Coup d'État de 1921 et les sources historiques», *Studia Iranica*, 38 (2009).

اهمیت این کتاب در چیست؟

کتاب حاضر دیدگاهی همه‌جانبه - یا شاید باید بگویم سودمند - درباره آنچه بریتانیایی‌ها در ایران انجام می‌دادند ارائه می‌دهد، فارغ از نقششان در ترتیب دادن کودتا. ادموندز فردی با استعداد و بسیار با معلومات بود و آمادگی کامل برای روبه‌رو شدن با موقعیت‌های بسیار دشوار، چه فکری و چه جسمانی داشت. او هم در خدمت کنسولی هم در وظایف کمابیش تعریف‌شده و مشخص در سمت افسر سیاسی، باید برای موضوعات عملی، قضایی، سیاسی و انسانی که رهنمون‌های مشخص و قاطع نداشت، راه‌حل پیدا می‌کرد. در شوشتر و دزفول باید مانند یک حاکم واقعی عمل می‌کرد و تصمیماتی می‌گرفت که حاکم ایرانی آن شهر بعداً می‌پذیرفت.

من برای موقعیت و حیثیت شاهزاده عین‌الملک [حاکم] احترام بسیار قائل بودم و به قدری از نفوذم برای پشتیبانی از اقتدار او استفاده می‌کردم که حتی پیش از پایان دسامبر [۱۹۱۶] که تمایلش را برای استعفا اعلام کرد، به هیچ‌وجه مکدر نشدم. او به من اطمینان داد که تصمیمش هیچ ارتباطی با فعالیت‌های من نداشته و صرفاً به علل شخصی بوده است. پیشتر متذکر شده‌ام که سهم ماهانه حکومت خوزستان توسط اداره گمرکات زیر فشاری که سرپرسی کاکس وارد می‌آورد پرداخت می‌شد و تا ماه نوامبر بیشتر این مبلغ به جیب حاکم می‌رفت. با این وصف از ماه دسامبر (دقیقاً خاطرم نیست که این امر به چه ترتیب انجام شده بود)، پرداخت وجوه تحت نظر شخص دستیار افسر سیاسی قرار گرفته بود و برای حاکم فقط سهم مقرر باقی ماند، بقیه به دادگاه شرع تعلق پیدا کرد (که چند هفته اول پولی واریز نشده بود) و مابه‌التفاوت‌های پرداخت‌نشده امنیه، راهدارها، «مستحفظ»های

بختیاری و تشکیلات دیگر تا ماه دیگر تصفیه می‌شد، و من شک نداشتم که این تنها دلیل [استعفای او] بود. او در ۲۵ آوریل به بصره رفت تا از سرپرسی کاکس مرخصی بگیرد و با اینکه اول مارس بازگشت، کمی بعد به تهران رفت.

این رویداد به روشنی نشان می‌دهد که مقامات بریتانیایی با کنترل امور مالی دست بالا را بر همه منطقه و اداره قانونی آن داشتند.

رویکرد ادموندز با وجود فاصله فرهنگی [با ایرانی‌ها]، فاقد دلسوزی و اعتماد نیست. او راه و روش ایرانی‌ها، آدابشان، رفتار اجتماعی‌شان را و مهمان‌نوازی‌شان را ستایش می‌کند و حتی هنگامی که می‌گوید از خشونت که گاهی تهدیدش می‌کرد، وحشت داشت، دوست دارد سواری در مناطق پرت و دورافتاده را در گرمای شدید یا با وجود برف و سرما تجربه کند، با آدم‌های مختلف به شکار با باز برود و مناظر زیبا و ویرانه‌های باستانی را کشف کند. در مناطق دور دست با خطرات بسیار روبه‌رو می‌شود و با لذت و علاقه چیزهایی را که می‌بیند، وصف می‌کند.

پرونده‌های ادموندز در آرشیو مرکز خاورمیانه کالج سنت آنتونی، دوره کاملی از اسناد و مدارک تاریخی را فراهم آورده که به اشکال مختلف قابل ارزشیابی است:

الف. اسناد فی المجلس. اینها اولین یادداشت‌های غیررسمی‌اند و با مداد نوشته شده‌اند، معمولاً در «دفترچه» [یادداشت] ارتش ۱۵۲، منطقه عملیاتی»، گاهی در شرایط خاص (اردوگاهی در سفری در هورالعظیم [بین النهرین] یا در کوهستان‌های لرستان). بعضی از این دفترچه‌ها در آرشیو مجموعه ادموندز در جعبه شماره ۸ نگهداری می‌شوند. نامه‌های شخصی نیز که بدون چرکنویس، تاریخ و نام محل نوشته شده‌اند در این طبقه قرار می‌گیرند، گرچه این نامه‌ها در مورد موضوعات سیاسی چیز زیادی به دست نمی‌دهند، اطلاعاتی فراهم می‌آورند که شخصی‌اند، اما به عنوان سند دست‌اول قابل اتکا هستند.

ب. عکس‌ها و نقشه‌ها. عکس‌های آلبوم ادموندز را که تاریخ یا شرحی دارند، می‌شود مدارک تاریخی به‌شمار آورد. بااین حال بسیاری از عکس‌ها فاقد تاریخ و شرحند و جایشان را دقیقاً نمی‌شود تعیین کرد. نقشه‌هایی نیز که ادموندز مقادیری اطلاعات به آنها افزوده (نام‌ها)، منابع مبتنی بر واقعیت‌اند.

پ. یادداشت‌های روزانه. معمولاً در خانه نوشته شده‌اند، با خودنویس، با چند روز تأخیر، اما به‌درجاتی از نشانه‌های قابل استناد برخوردارند. این یادداشت‌ها بسیاری اطلاعات مبتنی بر واقعیت، نام‌ها، مکان‌ها و زمان‌ها به‌دست می‌دهند. گاهی پاک‌نویس شده یادداشت‌هایی‌اند که فی‌المجلس نوشته شده‌اند. ادموندز پیش از آنکه یادداشت‌ها را به‌صورت دفتر خاطرات درآورد، داده آنها را ماشین کرده‌اند و اندکی حک و اصلاح کرده (با تحقیق برای یافتن نام‌های صحیح، نوشتن اختصارات به‌صورت کامل و مانند آن). این نشانگر نهایت توجهی است که او به حفظ هرگونه جزئیات و هر نوع اطلاعات مبتنی بر واقعیت داشته است.

ت. گزارش‌های مختلف. اما هدف بیشتر آنهايي که به‌عنوان افسر سیاسی نوشته شده‌اند چه‌گاه‌به‌گاه چه ماهانه، انتقال انواع اطلاعات (اقتصادی، سیاسی، مذهبی و غیره، ازجمله اطلاعاتی راجع به شخصیت‌های مهم) است. این گزارش‌ها تا حدودی رسمی و فاقد عناصر و نظرات شخصی‌اند، و ما را از انواع اطلاعاتی که مورد نیاز مقامات مرکزی بود، ارتباطشان با مسائل امنیتی، تجارتي و دستگاه‌های محلی مطلع می‌کنند.

ث. مکتوبات. برای استفاده عمومی، اعم از مقاله یا کتاب، ادموندز در این سری، اطلاعات خود را برای جلب توجه خوانندگان پالایش کرده است. از این دسته اسناد جزئیات ناچیز مانند تاریخ‌ها و نام اشتخاصی که نیاز خاصی به شناسایی‌شان نیست، احتمالاً حذف شده‌اند. این نوع مباحث برای تاریخ‌نگارانی که نیاز به شواهد دقیق دارند، چندان قابل

اتکا نیست. برای نمونه، شاهراه فرمانروایی^۹، کتابی که از یادداشت‌های روزانه ژنرال آبرونساید فراهم شده، با یادداشت‌هایی که خود آبرونساید روز به روز نوشته، تأملات او یا گزارش وقایعی که فکر می‌کرده ارزش ثبت شدن روی کاغذ برای خودش را دارند، هم‌ارز نیست. چاپ و استخراج از یادداشت‌ها توسط دو تاریخ‌نگار که آنها را خوانده‌اند، نشان‌دهنده فاصله‌ای است که میان اصل خاطرات و خاطرات ویرایش شده وجود دارد. این در مورد ادموندز نیز صدق می‌کند. خوشبختانه ادموندز متن خاطرات را خودش نوشته است. و در بیشتر دوره شرق و غرب زاگرس، یادداشت‌های روزانه به آسانی قابل دسترسند، البته جز دوره بحرانی و حساس کودتا. این موجب ضعف گزارش او از کودتا شده است: مردی هشتادساله آن را نوشته است، حدود پنجاه سال پس از واقعه، عناصر اصیل و واقعی در آن ذکر شده‌اند که بر گزارش‌های رسمی دوره‌ای تکیه دارد که نویسنده در قزوین مصدر کار بوده و به لندن می‌فرستاده^{۱۰}، اما انسان احساس می‌کند، که باید با قید احتیاط با آنها برخورد کند. برای نمونه، مطابق این یادداشت‌ها، ادموندز نخستین بار سیدضیاء را هنگام سفر او به باکو در نوامبر ۱۹۱۹/آبان-آذر ۱۲۹۷ش ملاقات کرد. آنها بعد بارها یکدیگر را در قفقاز ملاقات کردند و با هم دوست شدند (در طول پنج یا شش روزی که ادموندز در ماه دسامبر در آنجا بود) و مجدداً پس از بازگشت ضیاء، در مارس ۱۹۲۰/۱۲۹۸ش در قزوین و پس از آن غالباً در تهران با یکدیگر ملاقات داشتند. به این ترتیب، عبارت «سیدضیاء که من او را بعد از اینکه از قفقاز بازگشت بارها در قزوین یا تهران می‌دیدم»، در بخش آخر در مورد کودتا، شک‌برانگیز است. می‌دانیم که

۹. *High Road to Command*، در کتاب خاطرات سری آبرونساید، ترجمه احمد تدین و داوود حیدری به فارسی آمده و در تهران، انتشارات خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳ چاپ و منتشر شده است. — م.

۱۰. در واقع، وظیفه او گزارش امور به مقامات نظامی در تهران، بغداد، بمبئی ... و در وهله اول به قزوین بود (ی. ر.).

رضاخان با سید [ضیاء] آشنایی نداشت و اولین ملاقات آنها در آستانه کودتا رخ داد و از ابتدا به یکدیگر بی‌اعتماد بودند. ضیاء به دلایل روشن از اینکه با رضا دیده شود ابا داشت و پیش از کودتا در قزوین با او ملاقات نکرد. سایر جزئیات درباره کودتا، مانند ارتباطات رضاخان با دیکسن یا اینکه او فکر می‌کرد ادموندز در توطئه دست داشته، اصیل و روشنگرانه است.

با اینکه ادموندز استنباط هوشمندانه‌ای از جامعه و سیاست ایرانی‌ها داشت و این خاطرات را تقریباً در اواخر عمر نوشته است، با عقاید زمانه خودش هم‌آوا بود. او در خدمت فرمانروای بریتانیا بود. نمی‌توان از او توقع داشت که امپریالیسم بریتانیایی را محکوم و تخطئه و عقاید انقلابی ابراز کند. معه‌ذا، در مورد استراتژی‌های محلی بینش خوبی نشان می‌دهد و از گرایش‌های محافظه‌کارانه جامعه ایرانی، ده سال پس از انقلاب مشروطه، به خوبی آگاه است. حتی اگر ما در اعتقاد او به برحق بودن نظام بریتانیایی شراکت نداشته باشیم، می‌توانیم درک کنیم که تا چه حد هوشمندانه استراتژی کشورش را تعقیب می‌کرد.

در این اثر سعی بر این بوده که نثر اولیه ادموندز با دقت رعایت شود. برای ممانعت از ایجاد اختلال در متن، آوانویسی مورد استفاده ادموندز — که خواندن و نوشتن فارسی را به نحو کامل می‌دانست — دست‌نخورده باقی مانده و همین روال در پانوشته‌های افزوده و کلیات شرح حال‌نوشتی نیز حفظ شده است.

نام‌ها، در موارد تلفظ نادرست، به حال اولیه بازگشته‌اند. مثلاً Barrett (نه Barret)، Smyth (نه Smythe) و مانند آن. تلفظ نادرست یک نام ایرانی نیز تصحیح شده است، ساعدالدوله Sāid ad Dawla، که سعدالدوله Sa'd ad Dawla نوشته شده بود. نام‌هایی که در بخش شرح حال‌ها (پیوست) آمده‌اند، در متن با علامت * مشخص شده‌اند.

علامت [] در متن و پانوشته‌ها نشان‌دهنده توضیحات مکمل توسط ویراستار است.